

پدیده اشتراک لفظی و چند معنایی در زبان عربی

محمود شهبازی*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

(۱۱۹-۱۳۶)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۲۵

چکیده

اشتراک لفظی در کنار ترادف و اضداد، از جمله مباحث معناشناسی است که زبان‌شناسان پیشین بدان پرداخته‌اند و تعریف‌هایی نیز از آن ارائه داده‌اند. زبان‌شناسان معاصر بر این باورند که در بررسی اشتراک لفظی، باید میان دو اصطلاح «چند معنایی» (*Polysemy*) و «اشتراک لفظی» (*Homonymy*) تفاوت گذاشت. در اشتراک لفظی، دو واژه از روی تصادف، ساختار صرفی واحدی پیدا می‌کنند و هر یک با حفظ معنای خود، هم‌آوا و هم‌نویس می‌شوند و میان آنها رابطه معنایی، وجود ندارد؛ مانند: «الخال» به معنای خال روی چهره، برادر مادر و تپه. همچنان که میان آنها ارتباط ریشه‌ای نیز وجود ندارد؛ مانند قانع به معنای راضی و سائل که در معنای نخست از «قَنِعَ يَقْنَعُ قَنَعًا وَ قَنَعًا» و در معنای دوم از «قَنِعَ يَقْنَعُ قَنوعًا» است، ولی در پدیده چند معنایی، یک واحد زبانی پس از انتقال و تغییر معنایی در گذر زمان، از چند معنا برخوردار می‌شود مانند «سیاره» که در قدیم به معنای کاروان و امروزه به معنای ماشین به کار می‌رود. این مقاله در صدد است ضمن تحلیل و بررسی این دو پدیده، با آوردن نمونه‌هایی عینی از زبان عربی به تفاوت و تشخیص این دو پدیده و چگونگی پیدایش آنها در زبان پردازد.

واژه‌های کلیدی: اشتراک لفظی، چند معنایی، اضداد، مجاز و حوزه معنایی.

۱- مقدمه

در زبان عربی از همان دوره‌های نخست، کتاب‌های بسیاری تألیف شده که به بررسی پدیده اشتراک لفظی پرداخته‌اند. برخی از این کتاب‌ها، این پدیده را در حدیث نبوی مورد بررسی قرار داده‌اند. تنها کتابی که در زمینه بررسی مشترک لفظی در حدیث نبوی به دست ما رسیده، کتاب «الأجناس من کلام العرب وما اشته به في اللفظ واختلف في المعنی» نوشته «ابو عبید القاسم بن سلام» (م ۲۲۶ هـ) است. برخی دیگر از این کتاب‌ها این پدیده زبانی را در زبان عربی مورد بررسی قرار داده‌اند. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- «ما اتَّفَقَ لفظه واختلف معناه» از محمد بن الحسن الصولي (م ۹)

۲- «الوجوه في اللغة» از إسحاق بن محمد الآسي (م ۹)

۳- «ما اتَّفقت ألفاظه واختلفت معانيه» از أبو اسحاق ابراهیم بن یحیی بن المبارک بن المغيرة اليزيدي (م ۲۲۵ هـ)

رویکرد برخی دیگر از این کتاب‌ها، بررسی پدیده اشتراک لفظی در قرآن است. این کتاب‌ها غالباً تحت عنوان «الوجوه والنظائر» تألیف شده‌اند. «وجوه و نظائر» یعنی اینکه یک واژه در بافت آیه‌های قرآن چنان جای می‌گیرد که با وجود شباهت در لفظ و آوا در هر بافت، معنایی متفاوت پیدا می‌کند. در وجوه و نظائر، مراد از وجوه، معانی و مراد از نظائر، واژگانند.

نخستین نوشته‌ها در باب اشتراک لفظی در قرآن به قرن دوم هجری یعنی کتاب مقاتل بن سلیمان بلخی (م ۱۵۰ هـ) با عنوان «الوجوه والنظائر في القرآن الکریم» باز می‌گردد. پس از وی، نوشته‌ها در این موضوع همچنان ادامه یافت و افراد دیگری چون هارون بن موسی ازدی (م ۱۷۰ هـ) و حسین بن محمد دامغانی (م ۴۷۸ هـ) نیز با نوشتن کتاب‌هایی زیر عنوان «الوجوه والنظائر في القرآن الکریم» این پدیده را در قرآن مورد بررسی قرار دادند. سیوطی (م ۹۱۱ هـ) نیز از دیگر کسانی است که اشتراک لفظی را در قرآن مورد بررسی قرار داده است. وی در کتاب «معتزک الأقران في اعجاز القرآن» واژگان مشترک را مهم‌ترین اعجاز قرآن برشمرده و می‌گوید: «این وجه، بزرگ‌ترین اعجاز قرآن است»

به گونه‌ای که یک واژه بر بیش از بیست وجه و یا کمتر دلالت دارد و این در کلام بشر، یافت نمی‌شود» (السیوطی، ۱۹۸۸: ۳۸۷/۱).

امروزه زبان‌شناسان معاصر، از پدیده زبانی دیگری سخن به میان می‌آورند که چند معنایی نام دارد و اشتراک لفظی یا هم‌آوایی و هم‌نویسی را مقوله‌ای جدا از چند معنایی می‌دانند. این در حالی است که زبان‌شناسان پیشین عربی، میان اشتراک لفظی و چند معنایی تفاوتی قائل نبوده، بلکه در نزد آنان اشتراک لفظی، مفهوم واحدی بوده که در مقابل پدیده ترادف قرار داشته است. این مقاله در صدد است تا ضمن بررسی و تحلیل این دو پدیده زبانی به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱- چرا و در اثر چه عواملی پدیده اشتراک در زبان رخ می‌دهد؟ ۲- پدیده چند معنایی که زبان‌شناسان معاصر از آن یاد می‌کنند، چه اشتراکات و افتراقاتی با اشتراک لفظی دارد؟ چند معنایی چرا و چگونه رخ می‌دهد؟

۲- اشتراک لفظی

اشتراک لفظی یعنی یک لفظ با چند معنا. «دانشمندان اصول نحو در تعریف مشترک لفظی گفته‌اند: لفظ مشترک، لفظی است که در نظر اهل زبان بر دو معنای مختلف یا بیشتر، به طور یکسان و برابر دلالت کند» (عبد التواب، ۱۳۶۷: ۳۶۶). برای مثال سیوطی در «المزهر» شعری را از «حرمازی» می‌آورد که در آن واژه «غروب» بر سه معنای مختلف دلالت می‌کند:

يا وَيْحَ قَلْبِي مِنْ دَوَاعِي الْهَوَى	إِذْ رَحَلَ الْجِرَانُ عِنْدَ الْغُرُوبِ
أَتَبِعْتَهُمْ طَرْفِي وَقَدْ أَرْمَعُوا	وَدَمَعُ عَيْنِي كَفَيْضِ الْغُرُوبِ
كَأَنُّوا فِيهِمْ طِفْلَةٌ حُرَّةٌ	تَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ أَقَاحِي الْغُرُوبِ

واژه غروب در بیت اول به معنای غروب خورشید، در بیت دوم جمع غروب، به معنای دلو بزرگ پر از آب و در بیت سوم، جمع غروب به معنای دره پست است. (السیوطی، بی تا: ۳۷۶/۱).

نور الدین المنجد از زبان‌شناسان معاصر در تعریف مشترک لفظی می‌گوید: «مشترک

لفظی واژه مفردی است که با همان حروف و حرکات و در یک محیط و نیز در یک زمان، بر دو یا بیش از دو معنا دلالت کند. در صورتی که میان این معانی رابطه بلاغی یا معنوی وجود نداشته باشد» (المنجد، ۱۹۹۹: ۳۷).

۲-۱- عوامل پیدایش اشتراک لفظی

عوامل پیدایش اشتراک لفظی در زبان عربی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف- وضع اولیهٔ زبانی:

عده‌ای از پژوهشگران بر این باورند که مشترک لفظی گاه از سوی واضع واحدی و به قصد ایجاد ابهام صورت می‌گیرد؛ چرا که گاه ممکن است تصریح باعث بروز فساد گردد. برای مثال «برخی از مردم الفاظ مشترک را برای گریز از سوگندی که بدان ناچار بودند، به کار گرفتند. مثلاً زمانی که کسی می‌گفت: «والله ما سألتُ فلاناً حاجةً قطُّ» (به خدا سوگند هرگز از فلانی حاجتی نخواستم) نزد خود معنایی را از واژه «حاجة» در نظر می‌گرفت که با معنای متداول آن یعنی «نیاز» فاصلهٔ بسیار داشت. این معنای پیچیده و دور از ذهن عبارت بود از نوعی درخت خار دار» (عبد التواب، ۱۳۶۷: ۳۷۸) «یا زمانی که ابوبکر به همراه پیامبر (ص) به غار می‌رفت مردی از ابوبکر پرسید: من هذا؟ در پاسخ گفت: «هذا رجل يهديني»، واژه «یهدینی» را به کار برد تا با ایجاد ابهام در آن، پیامبر (ص) از سوی دشمنان شناسایی نشود» (السیوطی، بی تا: ۳۶۹/۱).

ب- وام‌گیری از زبان‌ها و تداخل لهجه‌ها:

گاه، واژه‌ای بیگانه وارد زبانی می‌شود که می‌توان در همان زبان واژه‌ای را یافت که از نظر صوری مشابه واژه بیگانه است؛ اما از جهت دلالت با آن تفاوت دارد. مثلاً «واژه «سکر» که ضد «صحو» است هم به معنای بیهوشی آمده است و هم به معنای «مسدود کردن شکاف»؛ کاربرد این واژه در معنای نخستین کاملاً عربی است؛ اما در معنای دوم از زبان آرامی گرفته شده است» (العوا، ۱۳۸۲ش: ۵).

بسیاری از پیشینیان از جمله ابن درستویه، ابو علی فارسی و ابن سراج به این عامل اشاره کرده‌اند. در این مورد، قبیله‌ای، واژه‌ای را برای معنایی و قبیله‌ای دیگر همان واژه را برای معنایی دیگر، وضع می‌کند. با گذشت زمان، استعمال دو معنا برای واژه،

شایع می‌شود. برای مثال «قبیله قیس واژه «أَلْفَت» را بر انسان احمق و قبیله تمیم همین واژه را بر انسان چپ دست اطلاق می‌کنند. همچنین طبق روایت اصمعی، عامه عرب به روغن، «سلیط» می‌گویند؛ اما اهالی یمن از این واژه تنها برای نامیدن روغن کنجد استفاده می‌کنند» (السیوطی، بی تا: ۳۸۲/۱).

پ- تطور صوتی:

گاهی دو واژه از نظر ساختار و معنا با یکدیگر تفاوت داشته‌اند؛ اما به دنبال دگرگونی در برخی اصوات یکی از واژه‌ها، آن دو با وجود اختلاف معنا، با یکدیگر هماهنگی آوایی پیدا کرده‌اند. «اشتراک ساخت در چنین واژه‌هایی، ناشی از اشتراک در معنای اصلی آن‌ها نیست؛ بلکه به دلیل تغییر در آوای برخی از آن‌هاست که باعث همسانی در لفظ و اختلاف در معنا شده است» (انیس، ۱۹۴۸: ۱۷۰). برای مثال در کلمه «أَسْر» که به معنای «آشکار شد» و «پنهان گشت» است، «می‌توان معنای آشکار شدن را به اصل «أَشْر» با «شین» برگرداند که «شین» به «سین» تغییر کرده و با کلمه «أَسْر» به معنای «پنهان شد» شباهت یافته و تضاد شکل گرفته است» (مختار، ۱۳۸۶: ۱۷۱). همچنین واژه «أَقْوَى» که هم به معنای «قوی» است و هم به معنای «ضعیف»: «ریشه اصلی «أَقْوَى» در معنای نخست، «قَوَى» است؛ بنابراین گفته می‌شود: «قَاوَانِي فَقْوِيَّتُهُ» یعنی با من رقابت کرد و من بر او پیروز شدم. معنای دیگر واژه در اثر ابدال در واژه «أَخْوَى» است. این واژه به معنای خالی بودن است که متضاد «قوی» است. در این واژه، حرف «قاف» جایگزین حرف «خ» شده است (ربحی، ۱۹۷۵: ۱۳) یا مانند حَنَك الغراب: «دهان، شدت سیاهی در کلاغ» (ر.ک: فیروزآبادی، ۱۹۱۳: حَنَك)، ج ۳/۳۰۰. بی تردید، واژه حَنَك به معنای دوم، صورت دگرگون یافته «حَنَك: شدت سیاهی» است که حرف «لام»، قلب به «نون» شده است (ر.ک: اللغوی الحلبي، ۱۹۶۰: ۴۰۲/۲).

ت- مجاز:

بسیاری از زبان شناسان، مجاز را یکی دیگر از عوامل پیدایش اشتراک لفظی دانسته‌اند. مانند واژه «عین» که در معانی جاسوس و دیده‌بان ارتش به کار می‌رود؛ زیرا در جاسوس و دیده‌بان، چشم مهم‌ترین وظیفه را بر عهده دارد. از دیگر معانی «عین»

برگزیده یک چیز، آقا و کوهان شتر است. یعنی این سه، از نظر مقام و منزلت، به مقام و منزلت چشم نسبت به سایر اعضای بدن می‌ماند. همچنین کاربرد چشم در معانی دینار، چشمه خورشید و چشمه آب و گودی سر زانو از جهت تشبیه آن‌ها است به چشم در گرد بودن یا جاری شدن اشک از آن.

شایان ذکر است که مجاز به عنوان عامل پیدایش اشتراک، تنها از سوی زبان‌شناسان قدیم پذیرفته شده است و زبان‌شناسان معاصر، مجاز را از دایره اشتراک لفظی خارج ساخته‌اند؛ زیرا «اصل در واژه‌های مشترک، این است که در یک واژه و با مدلول‌های جداگانه باشد. مدلول‌هایی که میان آن‌ها رابطه مشابهت یا مجازی وجود نداشته است و این امر در نهایت به حذف تعداد زیادی از واژه‌های مشترک می‌انجامد» (المنجد، ۱۹۹۹: ۴۱) و «اشتراک لفظی حقیقی، زمانی است که میان معانی، رابطه‌ای وجود نداشته باشد. مانند زمانی که به ما گفته می‌شود: «الأرض» به معنای کره زمین و سرما خوردگی است و یا زمانی که به ما گفته می‌شود: «الخال» به معنای خال روی صورت، برادر مادر و تپه کوچک است» (انیس، ۱۹۴۸: ۱۲۴).

۳- چند معنایی

زبان‌شناسان گذشته، میان اشتراک لفظی و چند معنایی، تفاوتی قائل نشده‌اند و از پدیده چند معنایی، سخنی به میان نیاورده‌اند. حال آن که زبان‌شناسان معاصر بر این باورند که در بررسی اشتراک لفظی، باید میان دو اصطلاح «چند معنایی» و «اشتراک لفظی» فرق گذاشت. وقتی گفته می‌شود این واژه مشترک لفظی به شمار می‌آید یعنی در اصل «دو واژه قاموسی است که تصادفاً ساختار واحدی دارند» (العوا، ۱۳۸۲: ۵۸) مانند واژه «خال» که هم بر «دایی» و هم بر «خال روی صورت» و واژه «نوی» که بر «دوری» و بر جمع «نوا» یعنی «هسته‌ها» اطلاق می‌گردد و رابطه‌ای میان این معانی احساس نمی‌شود و دلیلی راسخ بر هم ریشه بودن آنها نیست، اما چند معنایی «اصطلاحی است که در تحلیل معنایی، بر یک واژه قاموسی که در بردارنده معانی مختلف است، اطلاق می‌شود.» (همان: ۵۸) مانند واژه «رقبه» که به معنای جزیی از بدن (گردن) و یقه پیراهن بوده و پیداست که میان هر دو معنا، ارتباط وجود دارد و در حقیقت یک واژه بوده که دو معنا

یافته است. بنابراین «اگر دو واژه به دو اصل مختلف از هم برگردد، مشترک لفظی به شمار می‌آید و اگر دو واژه به یک ریشه برگردد در حوزه چند معنایی قرار می‌گیرد» (رمضان، ۲۰۰۸: ۱).

برخی از پژوهشگران، معتقدند که اصطلاح «اشتراک» بر هر دو نیز دلالت می‌کند و با اضافه شدن واژه «لفظی یا معنوی»، تخصیص می‌یابد که بدین ترتیب مشترک لفظی بر (*homonymy*) و مشترک معنوی بر (*polysemy*) اطلاق می‌شود.

زبان‌شناسان معاصر تلاش کرده‌اند برای تمییز چند معنایی از اشتراک لفظی، معیارهایی را قرار دهند که یک مورد صرفی و برخی معنایی است. معیار صرفی عبارت است از:

اشتقاق: آن گونه که از تعریف چند معنایی و اشتراک به دست آمد، یکی از روش‌هایی که می‌تواند ما را در تفکیک واژگان چند معنا از واژگان هم‌آوا و هم‌نویس، یاری کند، بررسی ریشه‌شناختی (*Estymology*) این واژگان است. در صورتی که معانی واژه مشترک، برگرفته شده از ریشه‌های متفاوتی باشد که با گذشت زمان، ساختار یکسان پیدا کرده‌اند، از آن به اشتراک یاد می‌شود و در صورتی که به یک ریشه برگردند، در دایره چند معنایی قرار می‌گیرد. برای مورد اول (اشتراک) می‌توان «قانع» به معنای «سائل» و «راضی» را مثال زد؛ قانع به معنای راضی از ریشه «قَنَعَ يَقْنَعُ» و مصدر آن «قَنَعًا و قَنَعَانًا» است و قانع به معنای سائل از ریشه «قَنَعَ يَقْنَعُ» و مصدر آن «قَنوع» است. برای مورد دوم (چند معنایی) فعل «أدرک» را می‌توان مثال زد که دارای معانی متعددی است و میان آنها پیوندی وجود دارد و بافت متن، معنای آن را مشخص می‌کند: «مشی حتی أدرکه» یعنی به او پیوست، «عاش حتى أدرک زمانه» یعنی با او هم عصر شد و «أدرک الثمر» یعنی میوه رسید. «پالمر (*Palmer*) این روش را عملاً مردود می‌داند؛ زیرا معتقد است که موقعیت کنونی یک زبان، همواره بازتاب گذشته آن زبان نیست و اهل زبان نیز شناختی نسبت به این تاریخ ندارند» (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۱۵).

معیارهای معنایی نیز عبارتند از:

۱- هسته معنایی: برخی از زبان‌شناسان بر آنند که برای تمییز و تفکیک چند معنایی از اشتراک لفظی، باید به رابطه معنایی میان معانی یک واژه توجه داشت یا یک معنای

مرکزی میان معانی واژه مشترک، وجود داشته باشد. در طرح چنین مسأله‌ای، اگر میان معانی یک واژه، رابطه معنایی وجود داشته باشد، آن را چند معنا می‌نامیم و اگر چنین رابطه‌ای وجود نداشته باشد، هر یک از معانی واژه به کلمه‌ای مستقل برمی‌گردند که با گذشت زمان، دارای یک تلفظ و نوشتار گشته‌اند. مانند واژه «حجر» که هسته معنایی آن «محفوظ بودن» است، سپس به معانی مختلف به کار رفته است: «حجر»: (عقل)؛ زیرا انسان را از گمراهی حفظ می‌کند؛ «حَجَر» (سنگ)؛ زیرا به دلیل محکم بودن، محفوظ است؛ «حَجْرُ الْإِنْسَانِ» (آغوش انسان)؛ زیرا وقتی کسی را در آغوش می‌گیرد، او را حفظ می‌کند؛ «حِجْر» (حرام)؛ زیرا انسان خودش را از حرام حفظ می‌کند و «حُجْرَه» (خانه) چون انسان را پناه می‌دهد و حفظ می‌کند. بدین ترتیب هسته معنایی «حفظ» در همه این معانی وجود دارد (ر.ک: المصطفوی، ۱۳۹۳ق: ۲/۲۰۰). «اما تعیین هسته معنایی برای همه واژه‌ها امکان پذیر نیست؛ زیرا برای نمونه معنای مرکزی واژه «دل» چیست که در زبان فارسی هم می‌تواند به معنای «قلب» باشد و هم به معنای «شکم»؟ (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۱۶).

۲- حوزه معنایی مشترک: برخی از زبان شناسان در نظر گرفتن حوزه معنایی (*Semantic fields*) مشترک برای معانی یک واژه را برای تشخیص چند معنایی از تشابه و هم‌آوایی و هم‌نویسی پیشنهاد کرده‌اند. در صورتی که معانی یک واژه، وابسته به یک حوزه معنایی واحد باشند، واژه چند معنا خواهد بود مانند «قَسَطًا» که هم به معنای جور و هم به معنای عدل به کار می‌رود و به یک حوزه معنایی یعنی قضاوت برمی‌گردند و اگر به حوزه‌های معنایی متعدد برگردند، پدیده تشابه یا اشتراک لفظی رخ داده است. برای مثال واژه «أبد» در زبان عربی که به معنای مدت زمان و توحش به کار می‌رود؛ با توجه به حوزه معنایی متفاوت، از اشتراک به شمار می‌آید. (ر.ک: مصطفوی: ۱۳۹۳: ۱/۲۳) یا کلمه *Bank* در معنای بانک به حوزه مؤسسه‌ها اختصاص دارد و در معنای ساحل به حوزه مناطق نزدیک به آب اختصاص دارد.

۳- مولفه معنایی: برخی دیگر از زبان شناسان در نظر گرفتن مؤلفه‌های معنایی (*Semantic components*) را برای تمایز تشابه از چند معنایی مطرح کرده‌اند. مانند واژه «روشن» در نمونه‌های زیر:

چراغ را روشن کن.

هوا روشن شد.

لباس آبی روشن پوشیده.

مسأله برایم روشن شد.

مؤلفه معنایی [+نور] در همه معانی واژه روشن وجود دارد. پس این واژه، چند معنا به شمار می‌آید یا «رقبه» در زبان عربی که به معنای جزئی از بدن، یقه پیراهن، باریکی شیشه و نوار باریکی از زمین به کار رفته است و در همه آنها مؤلفه معنایی مشترک یعنی «باریک بودن» وجود دارد؛ «اما مشکل همچنان باقی است؛ زیرا تعیین مؤلفه مناسبی که بر آن تکیه شود، دشوار است، با این معیار دو واژه *Bank* به معنای بانک و ساحل با در نظر گرفتن مؤلفه‌های مشترکی مانند شیء، مادی، محسوس و غیر زنده تحت چند معنایی جای می‌گیرد» (مختار، ۱۳۸۶: ۱۴۲).

۳-۱- عوامل تغییر معنایی واژگان

واژگان، همچون موجودات زنده‌ای هستند که معانی آنها در طول زمان، دستخوش تغییر و تحول می‌شود. همین تغییر در معانی واژگان است که منجر به چند معنایی واژگان در نظام زبان می‌شود. نکته قابل توجه آن است که در طرح چند معنایی در سطح واژه، باید به دو نوع چند معنایی «همزمانی» و «در زمانی» توجه داشته باشیم. «یک صورت زبانی می‌تواند در یک مقطع زمانی از چند معنا برخوردار باشد و یا در طول زمان، معانی متفاوتی بیابد» (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۱۳). مهم‌ترین عوامل تغییر معنایی واژگان عبارتند از:

۱- عامل اجتماعی و فرهنگی: با گذشت زمان و پیشرفت عقل بشری در اثر تحولات اجتماعی و فرهنگی، معنای واژه، همواره دستخوش تغییر قرار می‌گیرد. برای مثال، آمدن اسلام، معنای بسیاری از واژگان دوره جاهلی را تغییر داد. احمد بن فارس در کتاب «الصاحبی» درباره تغییراتی که اسلام در معانی برخی واژگان ایجاد کرد، می‌گوید: «عرب در دوران جاهلی زبان، آداب و خویشاوندی خویش را از پدرانشان به ارث برده بود؛ با آمدن اسلام احوال عرب دگرگون و دین او باطل شد و بسیاری از واژه‌ها از

معنای نخست خود به معنای دیگر انتقال یافت» (ابن فارس، ۱۹۵۳: ۸۳) مانند واژه شهید که در دوره جاهلی فقط به معنای حاضر و ناظر بود؛ اما در دوره اسلامی معنای اقرار کردن و کشته شدن در جهاد را نیز پیدا کرد و بسیاری دیگر از واژگان از قبیل: صلاه، تیمم، ذکر، محراب و... نیز از همین قبیلند. یا هم زمان با اکتشافات و اختراعات جدید در علوم و فنون، بسیاری از واژگان قدیم با معنای جدید به کار گرفته می‌شود، مانند: السیارة، القاطرة، الثلاجة، المذیاع و... یا تبلیغات سیاسی، تجاری و فرهنگی باعث می‌شود برخی از واژگان با معنای جدید ظاهر شود، برای نمونه: مغازه دار، مغازه خودش را، «حنة الفواکه»، آرایشگر، «دارالزینة» و خیاط، «دار الاناقه...» می‌نامد و بدین ترتیب خلا فرهنگ لغتها نیز پر می‌شود.

۲- عامل عاطفی و روانی: در هر زبان، واژگانی هستند که بر امری زشت یا ناخوشایند اطلاق می‌شوند یا شنیدن آنها در انسان ایجاد ترس می‌کند؛ مانند واژگانی که بر فحش و ناسزا، یا اعمال جنسی، یا بر بیماری، مرگ و... دلالت می‌کنند، به طور معمول اهل زبان از به کارگیری آنها خودداری می‌کنند و برای بیان چنین معنایی از واژگانی دیگر به صورت کنایی استفاده می‌کنند، برای نمونه قرآن کریم وقتی از رابطه جنسی زن و مرد سخن می‌گوید از صراحت گویی دوری کرده و از واژگانی مانند: الحرث، الملامسه و... استفاده می‌کند و مردم نیز برای بیان چنین معنایی از «النوم» و «الاستحمام» استفاده می‌کنند و این واژگان ضمن داشتن معنای نخستین با معنای دیگری در ذهن مردم جای می‌گیرند. ایجاد چنین تغییر معنایی در هر زبان تابع روش فکری و تربیتی اهل آن زبان است.

۳-۲- شکل‌های تغییر معنا

زبان، مجموعه‌ای نظام‌مند و به هم پیوسته است که در عین یکپارچگی، پیوسته در حال تکامل، دگرگونی و پویایی است. همانگونه که پیش از این گفته شد این تکامل، دگرگونی و پویایی در معنای واژگان هر زبان نیز جاری است؛ به همین دلیل در مطالعه تاریخی هر زبان در کنار واژه‌هایی که از دیرباز تا کنون معنای خود را حفظ کرده‌اند، گاه به واژه‌هایی بر می‌خوریم که معنای جدیدی یافته‌اند. روند تحول معنایی واژگان را در هر زبانی می‌توان به شکل‌های گوناگون دید:

۱- گسترش معنایی

«منظور از توسیع معنایی، گسترش مفهوم یک واژه است به شکلی که به چند معنایی آن واژه بیانجامد و سبب گردد تا آن واژه، واحدی در حوزه معنایی دیگری نیز به حساب آید. در این باره می‌توان واژه «سپر» را نمونه آورد که در گذشته تنها در کنار واحدهایی چون «گرز» «شمشیر» «زره» و ... حوزه معنایی خاص را تشکیل داده بودند و امروزه به دلیل توسیع معنایی، علاوه بر حوزه گذشته خود یکی از واحدهای حوزه معنایی متشکل از واحدهایی نظیر «شناسی» و دیگر بخش‌های اتومبیل را نیز به خود اختصاص داده‌اند» (صفوی، ۱۳۸۳: ۵).

زبان‌شناسان، علت گسترش معنایی را گریز انسان از خستگی و برگزیدن آسایش خود می‌دانند؛ به گونه‌ای که انسان برای آسایش خود از دقت خویش در تعبیر می‌کاهد و در معنای مورد نظر خود تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کند. از جمله می‌توان واژه «راکب» را مثال زد. «این واژه مختص به کسی است که سوار بر شتر شده، سپس بر سوار شونده هر وسیله و حیوانی، از اسب گرفته تا ماشین نیز اطلاق شده است» (طلیمات، ۲۰۰۰: ۲۳۲). یا مانند واژه «سُری» که در اصل به حرکت در شب اطلاق می‌شد سپس گسترش یافته و به هر حرکتی اطلاق می‌شود (ر.ک: المصطفوی، ۱۳۹۳: ۱۴۰/۵-۱۴۵).

۲- تخصیص معنایی

تخصیص معنایی، عکس فرآیند گسترش معنایی است. در این فرآیند، دایره مدلولی واژه تنگ‌تر می‌شود یعنی معنای واژه از عام به خاص، تغییر می‌یابد. از جمله این واژه‌ها می‌توان به واژه «الْشَّرْم» اشاره کرد. «این واژه در اصل به معنای شکافتن است و واژگان مرتبط با این ریشه نیز معنای عامی را در بر دارند؛ اما واژه «الشرم» تخصیص معنایی یافته و بر دریا نیز اطلاق شده است» (الدایة، ۱۹۹۶: ۳۱۳)؛ یا مانند «صلاة» که در دوره جاهلی به دعا اطلاق می‌شد ولی پس از اسلام بر شکل خاصی از دعا یعنی نماز اطلاق شد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۹۳: ۳۲۲/۷-۳۲۶).

۳- تغییر معنا از محسوس به مجرد

زبان‌شناسان جدید بر آنند که پیدایش معانی حسی، مقدم است و معانی مجرد و

غیر حسی شاخه‌ای از حسیات است که از طریق مجاز پیدا شده است. زبان عربی پس از پشت سر نهادن دوران جاهلی و روی آوردن به اسلام، شاهد انتقال معانی بسیاری از واژگان از محسوس به مجرد بود. با ترجمه کتاب‌های فلسفی یونان و نیز کتاب‌های ادبی فارسی و ریاضی هندی نیاز به پویایی واژگانی احساس شد، به گونه‌ای که این واژگان بتوانند مفاهیم مجرد را نیز در بر گیرند؛ بنابراین زبان عربی لباس حسی را از بسیاری واژگان در آورد و آن‌ها را برای پذیرفتن مفاهیم مجرد آماده کرد. برای مثال مفهوم منافق برگرفته از یک مفهوم حسی است. «ابو عبیده می‌گوید: از آن جهت به منافق این اسم اطلاق می‌شود که [در پشت تظاهر به دین داری] پنهان می‌شود و النفق تونلی در زمین است و گفته شده علت نامیده شدن منافق به این نام این است که پنهان کاری می‌کند همانگونه که موش صحرایی در لانه‌اش داخل می‌شود» (ابن منظور: ۳۵۹/۱۰)؛ یا مانند «ضلال که در اصل بر گم شدن اطلاق می‌شد سپس بر گمراهی دینی به کار رفت (ر.ک: المصطفوی، ۱۳۹۳: ۴۰/۷) و «وزر» که در اصل بر چیز سنگینی اطلاق می‌شد که بر چیز دیگری حمل می‌شد سپس به معنای گناه منتقل شد. (ر.ک: همان: ۱۰۱/۱۳).

۴- ترفیع معنایی

در ترفیع معنایی بار عاطفی یک واژه به سمت مثبت سوق می‌یابد. در این باره می‌توان واژه «جمیل» را نمونه آورد. «این واژه در دوران جاهلی به معنای ذوب کردن چربی کوهان شتر بوده که از «اجتمل الرجل» (چربی را آب کرد و خورد) گرفته شده است، سپس این واژه به معنای زیبایی و نکویی اخلاق ترفیع معنایی یافته است» (نهر، ۲۰۰۷: ۶۲۵) یا مانند «فتن» که در اصل به معنای سوزاندن است: «فتنت الذهب بالنار» (طلا را با آتش سوزاندم) تا از این طریق، زر خالص از تقلبی شناخته شود سپس بر هر چیز زیبایی به کار رفت (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۹۳: ق: ۲۳/۱۰).

۵- تنزیل معنایی

در تنزیل معنایی، عکس فرآیند ترفیع معنایی تحقق می‌یابد و بار عاطفی مفهوم یک واژه به سمت منفی سوق می‌یابد. «معنا شناسان از مقوله تنزل و ترفیع معنایی با عنوان

«انتقال معنا» یاد می‌کنند؛ چرا که واژه در نردبان کاربرد اجتماعی به سمت بالا و گاه پایین در حرکت است. چندی نمی‌پاید که واژه بعد از رسیدن به بالای نردبان به سمت پایین سقوط می‌کند. برای مثال «طویل الید» (بلند دست) در زبان عربی زمانی کنایه از بخشش و سخاوت‌مندی بود؛ اما همین عبارت تنزل معنایی یافت و وصفی برای دزد گشت به گونه‌ای که به دزد گفته می‌شود «هو طویل الید» (عبد الجلیل، ۲۰۰۱: ۷۲) یا مانند «غانیه» که بر زن زیبای بی‌نیاز از آرایش به کار می‌رفت؛ اما امروزه بر زن بی‌بندوبار استعمال می‌شود، یا واژه «بلهء» که بر زن کریم اطلاق می‌شد اما سپس برای زن احمق به کار رفت (نهر، ۲۰۰۷: ۶۲۴).

۶- تغییر معنای واژه به معنای متضاد

از دیگر شکل‌های چند معنایی، تغییر معنای واژه به ضد آن است که پس از این مبحث از اضداد سخن به میان خواهد آمد. مانند «صریم» در آیه ﴿فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾ (قلم / ۲۰) این واژه از فعل «صَرَمَ» به معنای قطع کرد، مشتق شده است. به شب و روز «صریم» گفته می‌شود؛ چرا که شب از روز و روز از شب جدا می‌شود و هر دو معنای واژه یعنی شب و روز به یک معنای اصلی یعنی قطع شدن باز می‌گردند (ر.ک: الطبرسی، ۱۹۸۸: ۱۰، ۵۰۶/۹-۵۰۴)؛ یا واژه «سُجِرَ» در آیه ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ (تکویر / ۶) «مسجور یعنی پر و برخی گفته‌اند: المسجور یعنی تهی، گفته‌اند که در حجاز به حوضی که در آن قطره‌ای آب نباشد، «مسجور» گفته می‌شود. ممکن است اطلاق آن بر «پر بودن» به سبب تفاؤل باشد، همان‌گونه که به انسان تشنه، «ریان» [سیراب] و به شخص مار گزیده، «سلیم - تندرست» می‌گویند (سجستانی، ۱۴۱۴ق: ۱۲۶) یا از جهت ادب به شخص نابینا «بصیر» گفته می‌شود.

۷- استعاره

هر چند که ما استعاره را یکی از صنایع ادبی می‌دانیم که زینت بخش کلام است؛ اما پیش از آن باید گفت، استعاره مکانیسم گسترش زبان و خلق معانی جدید برای

واژه‌هاست. استعاره‌ها معانی جدیدی را برای واژگان به ارمغان می‌آورد و کم‌کم و با کثرت استعمال در کنار معانی گذشته واژگان سر از واژه‌نامه‌ها در می‌آورند.

استعاره که در مفهوم ارسطویی و پس از آن در بلاغت اسلامی بر جانشینی واژه‌ها و انتقال معنایی یک واژه به واژه دیگر محدود می‌شود، در واقع همان تشبیه فشرده است که در آن مشبه‌به، ذکر شده و مشبه حذف می‌شود. بنابراین استعاره در کنار مجاز به راه انتقال معنا و در عین حال عاملی مهم در چند معنایی واژگان است؛ زیرا باعث می‌شود واژه علاوه بر معنایی که برای نخستین بار برای آن وضع شده معنای دیگری نیز بیابد.

با همین فرایند است که واژه «برد» در آیه ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا﴾ (نبا، ۲۴) هم به معنای «آشامیدنی» و هم به معنای «خواب» گرفته شده است؛ «اصل البرد در مقابل الحر یعنی گرما قرار دارد، گاه ذات آن مورد اعتبار است از این رو می‌گویند: بَرْدٌ كَذَا: یعنی سرد شد» (اصفهانی، ۱۴۳۱: ۱۱۶). گاهی نیز به معنای خواب گرفته می‌شود که «یا به دلیل عارض شدن سردی در ظاهر پوست است و یا به دلیل آرام گرفتن بدن است» (همان، ۱۴۳۱: ۱۱۷). ابن منظور درباره اطلاق واژه «البرد» به خواب و مرگ می‌گوید: «البرد یعنی خواب؛ چرا که چشم را خنک می‌کند و باعث شادابی و روشنایی آن می‌شود و «برد رجل» ببرد برد» یعنی مُرد و این وجه اشتقاقی درست است؛ چرا که شخصی که می‌میرد بدنش حرارت ندارد» (ابن منظور، ۸۵/۳) پس «برد» از راه مشابهت برای خواب استعاره گرفته شده است.

البته در بسیاری از این واژگان، حقیقت و مجاز را نمی‌توان تشخیص داد؛ زیرا رابطه تشابه با گذشت زمان مبهم می‌شود؛ بدین ترتیب «رابطه استعاری زبان، واژه واحدی را برای پدیده‌هایی که به حوزه‌های متفاوتی تعلق دارند به کار می‌برد. در چنین شرایطی کاربرد یک واژه، تعمیم می‌یابد و پدیده دیگری نیز تحت پوشش آن واژه قرار می‌گیرد» (فیاضی، ۱۳۸۷: ۹۴-۹۳).

اگر خوب دقت کنیم در میان معانی واژگانی که از راه استعاره گسترش یافته یک هسته معنایی می‌یابیم که معانی یک واژه را به هم پیوند می‌دهد؛ زیرا این تشابه بوده که

باعث شده معنای یک واژه برای معنای دیگر نیز استعاره گرفته شود؛ به همین دلیل هنگامی که معنای یک واژه از راه استعاره گسترش یافته باشد، باید از مقوله چند معنایی سخن به میان آورد نه اشتراک لفظی، هرچند دانشمندان گذشته مانند سیوطی، مجاز و استعاره را عامل پیدایش اشتراک لفظی در زبان می‌دانستند. برای نمونه، سیوطی در «المزهر» واژه «هلال» را به عنوان نمونه‌ای برای اشتراک لفظی می‌آورد و می‌گوید: «در جَمَهْرَة آمده است: هلال همان هلال آسمان است و هلال الصيد با توجه به همانندیش به هلال آسمان، قلابی است که با آن خر وحشی را می‌فریبند. الهلال معانی دیگری را نیز داراست: قطعه آسیاب، باقی مانده آب در حوض، ماری که پوست اندازی کند، قلاب ماهگیری و شتری که به دلیل راه رفتن بسیار، لاغر شده است» (السیوطی، بی‌تا: ۳۷۲). این عبارت گویای این است که قدما میان اشتراک لفظی و چند معنایی، تفاوتی قائل نبوده‌اند؛ حال آنکه این واژه به طور حقیقی برای هلال ماه و به طور مجازی در معنای دیگر به کار رفته است و میان معانی متعدد این واژه، رابطه تشابه دیده می‌شود (ر.ک: المنجد، ۱۹۹۹م: ۴۳).

بسیاری دیگر از واژگان از طریق مجاز با علاقه‌هایی غیر از مشابهت، مانند: مجاورت و سببیت و... دچار چند معنایی می‌شوند؛ مانند: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾ (اعراف/۱۵۰) واژه «اسف» در اصل به معنای اندوه است و برای خشم نیز به کار می‌رود و انتقال آن از اندوه به خشم از باب مجاورت است (ر.ک: اصفهانی، ۱۴۳۱: ۷۵) یا مانند «الرجم» که در اصل به معنای «پرتاب کردن سنگ» است و از باب مجاز و با علاقه سببیت بر کشتن نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا پرتاب سنگ باعث کشته شدن می‌شود.

۴- نتیجه

مشترک لفظی و چند معنایی هر دو از مباحث مهم در علم معنا شناسیند، با این تفاوت که مشترک لفظی از دیر باز مورد توجه زبان‌شناسان گذشته - به ویژه زبان‌شناسان عربی- بوده، حال آنکه پدیده چند معنایی گویا از دل اشتراک لفظی بیرون آمده و زبان‌شناسان معاصر را بر آن داشته تا مفهوم کلی مشترک لفظی را به دو مفهوم تشابه یا

هم‌آوایی و هم‌نویسی و چند معنایی تقسیم کنند. در واقع با توجه به مطالب بیان شده در مقاله می‌توان نتیجه گرفت که واژه چند معنایی یک اصل قاموسی است که دچار تحول معنایی شده است؛ اما در اشتراک لفظی با دو اصل قاموسی روبرو هستیم که ساختار آنها یکسان ولی معنای هر دو متفاوت است و در ظاهر چنین می‌نماید که یک واژه‌اند با دو یا چند معنای مختلف.

چند معنایی در پی نیاز اهل زبان و پیشرفت‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... رخ می‌دهد و منجر به پویایی و پیشرفت زبان می‌شود؛ ولی اشتراک با توجه به عوامل یاد شده این گونه نیست، هر چند اشتراک نیز به موسیقی کلام کمک می‌کند. اختلاف میان اندیشمندان در این زمینه، اختلافی بنیادین نیست؛ بلکه بیشتر به نوع نگاه و تعریف آنها از موضوع برمی‌گردد. گذشتگان به صورت کلی و عام درباره موضوع سخن گفته‌اند و معاصران به طور دقیق و جزئی موضوع را مورد کنکاش قرار داده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱- وای بر قلب من از دل‌بستگی و دلدادگی؛ به ویژه آنگاه که یارام، هنگام غروب سفر کردند. / چشم من نیز به دنبال آنها رفت در حالی که آنها تصمیم خود را گرفته بودند و چنان می‌گریستم که ریزش اشکهای من همچون ریزش آب از دلو چاه بود. / در میان آنها دختر بچه نجیبی بود که دندانهایش بسان بابونه‌های دره بود.

۲- تضاد نیز به عنوان بخشی از مشترک به شمار می‌آید؛ اما با توجه به تعاریف جدیدی که از مشترک لفظی و چند معنایی ارائه شد، می‌توان بسته به عامل پیدایش معنای متضاد، این واژگان را نیز به دو گروه چند معنایی و مشترک لفظی تقسیم کرد.

منابع

قرآن کریم

ابن فارس، احمد، *الصاحی فی فقه اللغة*، تحقیق السید احمد صقر، مكتبة عیسی البابی الحلبي، الطبعة الاولى، ۱۹۵۳م.

ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.

أبو عودة، عودة خليل، *التطور الدلالي بين لغة الشعر الجاهلي ولغة القرآن الكريم* الأردن - الزرقاء،

- مکتبه المنار، الطبعة الاولى، ۱۹۸۵م.
- الإصفهانی، الراغب، مفردات ألفاظ القرآن، ذوي القربى، الطبعة السادسة، ۱۴۱۳هـ.ق.
- أنیس، ابراهیم، دلالة الفاظ، مکتبه الأنجلو المصرية، الطبعة الخامسة، ۱۹۸۴م.
- _____ ، في اللهجات العربية، القاهرة، مکتبه الأنجلو المصرية، ۲۰۰۳م.
- الداية، فايز، علم الدلالة العربي بين النظرية و التطبيق، الطبعة الثانية، ۱۹۹۶م.
- ربحی، کمال، التضاد في ضوء اللغات السامية، بيروت، دار النهضة العربية، الطبعة الثانية، ۱۹۷۵م.
- السجستاني، أبو حاتم سهل بن محمد، كتاب الاضداد، تحقيق: محمد عودة أبو جری، مکتب الثقافة السديني، ۱۴۱۴هـ.ق.
- سيويه، عثمان بن قنبر، الكتاب، المحقق اميل بديع يعقوب، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ۲۰۰۹م.
- السيوطي، جلال الدين، معترك الاقربان في إعجاز القرآن، ج ۱، بيروت- لبنان، دار الكتب العلمية، ۱۹۸۸م.
- _____ ، المزهري في علوم اللغة و انواعها، المجلد الاول، دار احياء الكتب العربية، د.تا.
- صفوى، كورش، درآمدی بر معنی شناسی، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.
- طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱-۹ و ۲-۱، بيروت- لبنان، دار المعرفة، الطبعة الثانية، ۱۹۸۸م.
- طليمات، غازى مختار، علم الدلالة، دار الطلاص، دمشق، الطبعة الثانية، ۲۰۰۰م.
- عبد التواب، رمضان، مباحثى در فقه اللغة و زبان شناسى عربى، ترجمه حميد رضا شيخى، تهران، انتشارات آستان قدس رضوى، ۱۳۶۷هـ.ش.
- العوا، سلوى محمد، بررسى زبان شناختى وجوه و نظائر در قرآن كريم، ترجمه حسين سيدى، انتشارات قدس رضوى، چاپ اول، ۱۳۸۲هـ.ش.
- فياضى، مريم، خاستگاه استعارى افعال حسى چند معنا در زبان فارسى از منظر معنى شناختى، مجله ادب پژوهى، شماره ۶، ۱۳۸۷هـ.
- فيروزآبادى، مجدالدين محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، اعداد و تقديم: محمد عبدالرحمن المرعشلى، بيروت، دار احياء التراث العربى، الطبعة الاولى، المجلد الثالث، د.تا.
- اللغوي السحلي، ابوطيب عبدالواحد بن علي، الابدال، دمشق، المجمع العلمى العربى، ۱۹۶۰.
- مختار، احمد، الاشتراك والتضاد في القرآن الكريم؛ دراسة إحصائية، القاهرة، عالم الكتب.
- _____ ، معنا شناسى، ترجمه حسين سيدى، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسى، چاپ دوم،

١٣٨٦هـ.ش.

المصطفوي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، طهران، الطبعة الاولى، ١٣٩٣ق.

منقور، عبد الجليل، علم الدلالة، دمشق، اتحاد الكتاب العرب، ٢٠٠١م.

المنجد، محمد نورالدين، الاشتراك اللفظي في القرآن الكريم بين النظرية والتطبيق، بيروت - لبنان الطبعة

الاولى، دار الفكر، ١٩٩٩م.

نهر، هادي، علم الدلالة في التراث العربي، دار الأمل، للنشر و التوزيع، الطبعة الاولى، ٢٠٠٧م.